

برخس در هر دو ابله جیایه جان و مدی و مخرج روی و نوازش چون است نوبت و آن
سنگ یوز که سفید چون که اگر بردارند ام سر دردی بر او نه بوند ترنگه و صبر فضا سنه
در خطاب هدر در بوی رنگ تو که جان ما در وقت چه شد سنگ دنگ بوی ابله که
جان بله کنی ابله نه اولدی باری جان کراچی قدری جانانه بیک کرم جان جانانه
فرا اولسون بوی بوند ایدر ازم معناسنه مکنه در جانانه دن حراد هدر در
آتش رخ زینبای او جیایه سینه انکه زینبای یوز که آتشی اوزره بوزر که بر مین
خان سیاه سن که دیو بر دانند انکی سیاه خاندن بک دانه کم کوردی حراد صبح حق
هر ابر من صفت زینبای فدا دم از با دوست من صفت خیرت دن و دن که
ایق دن و در شرم نیک جوشن چو در بزم برت بیگانه کند دنگاری چو بیکه باک
المنه کوردن کاردن حراد خیرت باری اولدی روشن در که عینه اولدی بجای دن رنگ
این که اگر غلبه دهر چه نشما که بر آتشی مرسود بر ابرت نه نشن لکر پیرا
ایلوک دن دن طو کدی خون کار اوزر کشته است افسانه بزم اضمحتری انکی
قتضی اف نه اولمش در حراد صبح و ظرافت ابله وصال الهی سیر لاف و بکلر حراد
بوردنک دوست هست بیما جان که عشق سوزنن بخرمن سوسیم حریت عورت
و خانق کوی که باز هر سه خانقاه سوزن سوسیم زمره کو فناد در سوس
خانقاه ای بیجان خانقک باشنه یخانی دوشتری می جان حراد هر نکل
آستانه سدر سوسیم کوشنه یخانی دهر هر قلک کلش باغ جان دن
که بکلر وطن **وله الصبا** عشتم مند است از لعل دوزخ استبول
لد دن چشم در ابرو کاتم حکامت الهی ایتم حراد لکر در ابرو ای
کتب سوسیم کلش سوسیم ای سوسیم کت ای حکم سینه که بکلر کاتم در
کش که لعل دوزخه گاهی التون قلع ابله شراب چک گاهی دوزخه ابله دن مقلع

سینر یوزر کج

کوی نهی حاد

مفتوح اول ظاهر اکر صفت اب حقه در اما حقیقت کنه و سنه در کارا
عشق اف نه کردنه بری سمت که ابله مشهور الیدر لمر پیران جانلی
شیخان کراة جانل بر سر لکر که شیخ مراد عشق الهی به سخی انکر لکون بکل
عینت ایدر لکر بکلر از قول زاهد کوردیم بزمه زاهدک سوزنن قوه ایلوک
وز فعل عا بتر استغفر و الله و عابدن فعلدن اعراض ایدر کایان در خانانه
چه کوی شمع خرافت ای جان سنگ شرانک شرفیانه دیم جسمی و صخره خانی
و صخره بر چشمه و بوزنم بر جان دیواره حراد خزان سخی ابله پیش بر آب و جان
بر آه و بار اولدیق میان در کاره بیباید این علم که در دست کار کوردسون
بودی که کوشش در از فامنت سر در از خانه هفت ماه سنگ فاشکلن سرد
سنگ عارضکلن ماه در صحنه صحنه صحنه قدری اولدیق ایشار در خطاب
بکلر ایدر از صخره خاشق خورشتر بناشد عاشق صبر سوسیم خورش در کل اولدی
بودجه دخی سباز در ای عاشق صبر دن خورش در کل اولدی صبر سوسیم لوزره صبر
لفظی صفا اولما صبر از حد احوال صبر از حد احوال صبر کزدان هست
صبر کزدان استه دلق مجتهد زانرا است مجمع دلق یوز زانرای در
زیر اربادن عاری دکدر صوفی بنید از این رسم و این رآه ای صوفی بو
عانی و بو طریقی ترک ابله دلق مجمع کونان باری لرا ابله اولدی حرته در کولک
عشقه مانع قوی در دقتی سوسیم خورش بود دقتی بروقت انکی نوزی
ابله دقت خورش ایدی از وصل جانان صد لوشن رفته جانانک وصالدن
پهلوشن ایدر صفا جانانه نوز کوشن لوشن الهی کت بنی صفا استه
اولدی رخ بر شام از آه صدمت صدمت یولدن یوز جور خرم سر
نوازم از خاک در گانه در کابکی خاکنن باشن قلمه نرم طبع طاعت

بنیاد نیای باب